

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۶، شماره ۶۲، زمستان ۱۴۰۳، صص ۵۹-۷۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۲۳

(مقاله پژوهشی)

DOI:

نظریه «حیث التفاتی» «ادموند هوسرل» و تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های «هوسرل» و «عین

القضاء همدانی» درباره نفس

هایده احمدی^۱، دکتر شهرزاد شیدا^۲، دکتر آذر دانشگر^۳

چکیده

از مباحث مهم در عرفان اسلامی، نفس، انواع و اطوار آن است. مساله نفس به حدی حایز اهمیت است که تقریباً تمام عرفا به طرح آن پرداخته‌اند. چنان‌که از زوایای مختلفی مانند منشأ خلقت نفس، درجات نفس و عملکرد آن، مورد بحث واقع شده است. به نظر می‌رسد که بزرگان عرفان اسلامی، اگرچه در برخی موضوعات درباره نفس یکسان عمل کرده‌اند اما گاهی نیز به مبحثی خاص پرداخته‌اند که نشان از نحوه نگرش ویژه آن‌ها به موضوع نفس دارد. «عین‌القضاء همدانی» که از عرفای صاحب‌نظر در عرفان اسلامی محسوب می‌شود. درباره نفس سخنانی بیان کرده که در نوع خود دارای تازگی و اهمیت است و می‌توان مشابهت فراوانی میان گفته‌های وی و «ادموند هوسرل» فیلسوف بزرگ پدیدار-شناس یافت. یکی از مصادیق مطالعات تطبیقی بیان شباهت‌های فکری میان دواندیشمند است که الزاما از هم تأثیرنپذیرفته‌اند. در این مقاله به شیوه تحلیلی-تطبیقی، بنابر نظریه «حیث التفاتی» از «هوسرل» به بررسی دیدگاه‌های خاص وی درباره نفس انسانی پرداخته شده و از آن‌جا که میان وی و «عین‌القضاء» در پاره‌ای از مباحث مربوط به نفس انسان تشابهات جالب توجهی وجود دارد. نظریه «هوسرل» با دیدگاه «عین‌القضاء همدانی» مطابقت داده شده و براساس چهار مبحث مهم و کلی به بیان دیدگاه‌های مشابه آنان پرداخته. یکی از دستاوردهای این مقاله، تبیین رابطه میان عقل و نفس در هنگام شهود عرفانی است که هر دو اندیشمند معتقدند: عقل در آن لحظه، حضور دارد اما از تحلیل نوع و کیفیت آن عاجز است.

کلیدواژه‌ها: نفس، پدیدارشناسی، حیث التفاتی، عین‌القضاء همدانی، ادموند هوسرل.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

ahmadihayede1@gmail.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. (نویسنده مسؤول)

shahrzadesheyda@gmail.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

a.daneshgar2015@gmail.com



مقدمه

یکی از مهم‌ترین و پردامنه‌ترین مباحث در عرفان، کلام و فلسفه اسلامی، مربوط به نفس و انواع و اطوار آن است. علت اهمیت پرداختن به مبحث نفس در اینجاست که اساساً آغاز سلوک از مقابله با تمناهای نفس است و نهایت آن با حیرت که در نتیجه فناء نفس سالک است، رخ می‌دهد.

تحلیل و بررسی مفاهیم عرفانی از منظر عرفا و اندیشمندان بزرگ به طور جداگانه، نحوه نگرش آنان را به آن مفاهیم مشخص می‌کند در نتیجه، به روشن شدن ماهیت یک مفهوم عرفانی خاص و ثبوت یا تغییر دیدگاه‌ها درباره آن در طول تاریخ، منجر می‌شود. به ویژه زمانی که متوجه می‌شویم که میان دیدگاه‌های دو اندیشمندی که از نظر زمانی و حتی اقلیمی بسیار از هم دور هستند، تشابهاتی وجود دارد. برخی از عرفا و متکلمان برجسته، دارای دیدگاه‌های خاصی درباره نفس هستند که دانستن آن‌ها کمک شایانی به پژوهشگران حوزه عرفان در شناخت بهتر نفس می‌کند. یکی از این عرفای بزرگ، «عین‌القضاء همدانی» است که در نگرش وی به نفس، نکاتی دیده می‌شود در عین حال که پیش از وی، کسی به طرح آن‌ها نپرداخته، شباهت فراوانی با مطالب «ادموند هوسرل» درباره نفس دارد. از همین رو، در این مقاله ضمن بیان نظریات خاص «عین‌القضاء همدانی» درباره «نفس»، تشابه دیدگاه‌های وی با فیلسوف برجسته آلمانی، «ادموند هوسرل» که از پدیدارشناسان بزرگ هم محسوب می‌شود، بیان می‌گردد.

مهم‌ترین هدف این پژوهش، بررسی و تحلیل نظریات «عین‌القضاء همدانی» به عنوان یکی از عارفان صاحب نظر درباره مسأله «نفس» و تطبیق و مقایسه آن با نظریه‌های «ادموند هوسرل» پدیدارشناس معروف آلمانی است. هم‌چنین قصد داریم به بیان شباهت‌ها و ویژگی‌های مشترک دیدگاه‌های آنان با وجود تفاوت‌های بنیادین در محیط پرورشی و در نتیجه ساختار فکری آن‌ها بپردازیم.

پیشینه تحقیق

تاکنون درباره نفس و مراتب و احوال آن در عرفان و فلسفه، آثار متعددی به صورت کتاب و مقاله منتشر شده است اثری که به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های عین‌القضاء همدانی و ادموند هوسرل درباره نفس پرداخته باشد، نوشته نشده است از همین رو مطالعه حاضر نخستین نمونه

در این زمینه است. درباره «نفس» در آثار «عین‌القضاة همدانی» چند مقاله و اثر علمی موجود است:

محبوبه غفوری (۱۳۸۴)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی دیدگاه‌های عین‌القضاة همدانی و شیخ شهاب الدین سهروردی در باب نفس و مقایسه آن با دیدگاه‌های روان‌شناسی یونگ و فروید» به مبحث نفس در آثار همدانی پرداخته است. البته نویسنده از آنچه «عین‌القضاة همدانی» درباره نفس مطرح کرده، تنها به ذکر انواع نفس اعم از مطمئن و ملهمه و غیره در نگاه وی اشاره کرده و نیز به برخی نمادها و تشبیهات موجود درباره نفس در آثار «عین‌القضاة» پرداخته است. در این پژوهش به نگاه خاص «عین‌القضاة» به مسأله نفس اشاره‌ای نشده و سعی پژوهشگر در ذکر نمادها و تشبیهاتی که «همدانی» برای نفس ذکر کرده است؛ نمادهایی مانند «خر» و «چهارپا» و «دیو» را بر اساس نظریه توتم و تابوی فروید و نظریه سایه‌های یونگ تفسیر کند. به نظر می‌آید که بررسی آراء همدانی درباره مفاهیم عرفانی، هیچ ارتباطی به اندیشه‌های روانکاوانه «فروید» و «یونگ» ندارد.

شهرام ساری اصلانی (۱۳۹۵) در مقاله «معرفت النفس از منظر عین‌القضاة همدانی» درباره نفس و ویژگی‌های آن به ویژه مبحث ریاضت نفس و مراتب آن مانند اماره و مطمئن صحبت کرده است. در این مقاله بیشتر صحبت از معرفت نفس است و مهمترین نتیجه شناخت نفس، شناخت حق تعالی معرفی شده است. نویسنده همچنین یکی از دستاوردهای مهم معرفت نفس را تجلی شهودی حق می‌شمارد.

اما چنانکه بیان شد موضوع تحقیق پیش‌رو که به بررسی دیدگاه‌های مشابه «عین‌القضاة همدانی» و «ادموند هوسرل» درباره نفس می‌پردازد، نخستین بار است که مطرح می‌شود. به ویژه از این حیث که حاوی دیدگاه‌های خاص «هوسرل» و «عین‌القضاة همدانی» درباره نفس است و می‌تواند گامی دیگر در پژوهش‌های موجود در حوزه نفس محسوب شود.

روش تحقیق

شاید بتوان گفت برای روشن‌تر شدن ماهیت مفاهیم عرفانی و در کل، مفاهیم علمی، بهتر است بیش از حد بر وجوه تشابه یا تکرار مکررات متمرکز نبود، بلکه سعی نمود که جنبه‌های کمتر پرداخته شده آن مفاهیم را ذکر و بررسی کرد تا به شناخت کاملتری بتوان رسید. این پژوهش از نظر نوع هدف؛ توصیفی - تطبیقی و از نظر جمع‌آوری داده‌ها، با روش کتابخانه‌ای

انجام شده است. پس از جستجو و طبقه‌بندی منابع موجود درباره موضوع مورد نظر، مطالعه و یادداشت برداری مطالب صورت گرفته و سپس با توجه به پیشینه بحث و سایر منابع مرتبط، ضمن بررسی دیدگاه‌های دیگران درباره آن و تنظیم داده‌ها به مقایسه، تحلیل و تطبیق آن‌ها پرداخته شده و در پایان، نتایج حاصل از آن بیان گردیده است.

مبانی تحقیق

نفس

نفس در لغت به معنای پوشاندن و مستور و محفوظ کردن است و صفت مشبهه آن یعنی «نفیس» نیز مفهوم پوشیدگی را در خود دارد یعنی آنچه که از فرط ارزش پنهان شده است.» (نوربخش، ۱۳۷۸: ۲۴). نفس همچنین در اصطلاح عرفانی به «ودیع‌ای درونی میان کالبد جسمانی و روح انسانی است که در قلب صنوبری جای دارد و با پرورش و به سیطره درآوردن آن است که سالک می‌تواند به اعلی مرتبه انسانیت برسد.» (سجادی، ۱۳۸۸: ۱۶۷) عرقا و متکلمان، به طور کل، برای نفس، به سه درجه قائل شده اند: نفس اماره، لوامه و مطمئنه. اگرچه نوع نگرش برخی عرفا به مقوله نفس، تا حدی متفاوت است، می‌توان گفت تمامی آن‌ها، نفس را بدترین دشمنان انسان دانسته اند چنانکه خواجه عبدالله انصاری در این باره می‌گوید: «اگر دشمنان سالکان را به صف درآورند، هیچ‌یک چنان نفس، شوم و عنود و لجوج نیابند.» (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۱۴)

هوسرل

ادموند هوسرل، فیلسوف برجسته آلمانی و متولد ۱۸۵۹ به جهت بنیان‌گذاری نظریه «پدیدارشناسی» از شهرت بالایی میان اندیشمندان و فلاسفه برخوردار شد. هرگاه نام هوسرل به میان می‌آید، صرفاً رویکرد پدیدارشناسانه وی به جهان هستی و انسان، مطرح می‌شود. حال آن‌که وی، از برخی اندیشه‌ها و نظریه‌ها نیز در آثارش صحبت نموده است که بسیار حائز اهمیت هستند. هوسرل ابتدا به تاثیر از دکارت و گوبله، به عینیت‌گرایی و ابژکتیویسم معتقد بود اما اینها در اندیشه «هوسرل» دوام نیاورد. زیرا پس از چندی از آن نیز دست کشید و بنیان-گذار نهضتی شد که بعدها «پدیدارشناسی» نام گرفت. مبحث «حیث التفاتی» نفس از جمله مقولاتی است که «هوسرل»، هم در مباحث مربوط به پدیدارشناسی خود و هم مباحث خارج از پدیدارشناسی از آن صحبت به میان آورده است.

پدیدارشناسی

«هوسرل» در این مرحله مانند «دکارت» از این نقطه آغاز کرد که برای هر انسانی فقط این نکته قطعی است که او آگاه است. «درباره هر چیزی می‌توان شک کرد، مگر درباره یک چیز: آگاهی خود. از این رو، نقطه اتکای معرفت بشری باید همین جا، یعنی خودآگاهی، باشد.» (رشیدیان، ۱۳۸۴: ۱۹) «هوسرل» این خصلت ویژه «درباره چیزی بودن» ذهن را «حیث التفاتی» ذهن می‌خواند. «از طرفی، بین آگاهی و متعلق آن نمی‌توان تمایز گذاشت. از دیدگاه مفهومی، بین حاکی (مفهوم) و محکی (متعلق و مصداق) می‌توان تمایز گذاشت، اما در تجربه‌های عملی و واقعی زندگی نمی‌توان بین اندیشه و اندیشیده‌شده، تمایز نهاد.» (راسل، ۱۳۹۹: ۱۲۱)

«هوسرل» به این نکته دست می‌یابد که خصیصه اصلی آگاهی این است که آگاهی همواره از چیزی است. آگاهی منقطع و بریده از ماورای خودش معنا ندارد. پرسش مهمی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا آنچه که به اندیشه درمی‌آید واقعاً موجود است اگر موجود است؟ مستقل از ذهن است یا وابسته به آن؟ «هوسرل» در پاسخ به این پرسش، مسیرش را از واقع‌گرایان (رنالیست‌ها) و ذهن‌گرایان (ایده‌الیست‌ها) جدا می‌کند و می‌گوید: آنچه که برای ما قطعی و بدیهی است، خود پدیدار است. یعنی «آنچه را که بلاواسطه نزد ذهن حاضر می‌شود، می‌پذیرم، اما این که این پدیدار دارای وجود لافسه هست یا نه، و یا این که پدیدار موجود واقعی‌ای است یا خیر، کاری با آن ندارم و - به اصطلاح - از آن صرف نظر می‌کنم و آن را بین الهالین قرار می‌دهم.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۲۳)

بر این اساس، حتی وجود خارجی ذهن و روان خود من اندیشنده نیز در بین الهالین قرار می‌گیرد. پس چه چیزی در این بین باقی می‌ماند؟ «هوسرل» بر آن است که فقط ذهن و وجدان استعلایی و آنچه که برای آن پدیدار می‌شود، باقی می‌ماند. چنان‌که «هوسرل» می‌گوید: «پدیدارشناسی به جهت تأویلی که دهلیز آن است (در بین الهالین قرار دادن وجود واقعی پدیدارها) علمی است مطلقاً نفسانی و درون‌ذاتی و مربوط به فاعل حس و ادراک. یعنی پدیدارشناسی صرفاً به آنچه که در وجدان یافت می‌شود، می‌پردازد، اما با خارج از چارچوبه وجدان کاری ندارد.» (رشیدیان، ۱۳۸۴: ۶۵)

متأسفانه دیدگاه‌های «هوسرل» به گونه‌ای ترجمه یا تحلیل شده است که این گونه به ذهن خواننده متبادر می‌شود که گویی او پدیدارشناسی را صرفاً امری مربوط به این جهان حسی

می‌داند و اندیشه انسان را هم صرفاً تا زمانی معتبر می‌داند که به امور عینی، فکر کند. حال آنکه اصلاً چنین نیست. و البته این تنها بخشی از سخنان وی است نه تمام آن‌ها. از قضا، «هوسرل» از جمله فیلسوفانی است که در آثارش، با بسامد بالایی از امور معنوی و تجارب مذهبی و عرفانی و نحوه ارتباط آن‌ها با پدیدارشناسی صحبت کرده است؛ نه اینکه صرفاً به امور عینی و ملموس بپردازد.

حتی برخی اندیشمندان غربی که درباره دیدگاه‌های «هوسرل» سخن گفته‌اند، به شکلی یک طرفه و ناقص پرداخته‌اند. به عنوان نمونه، به این برداشت از «متیسون راسل» اشاره می‌کنیم که در کتابش با نام «هوسرل» چنین تعبیری را از پدیدارشناسی وی کرده است:

«بدین ترتیب، پدیدارشناسی را می‌توان نوعی ایده‌آلیسم (مذهب اصالت مذهبی) خواند. اما باید توجه داشت که این ایده‌آلیسم با ایده‌آلیسم روان‌شناختی و ذهنی متفاوت است. یعنی مانند ایده‌آلیسم‌های دیگر، نفسانی و درون‌ذاتی نیست. زیرا «هوسرل» حتی نفس و روان را هم بین الهالین قرار داده است و از این رو، پدیدارهای او پدیدارهای ذهنی قایم به نفس موجود واقعی تلقی نمی‌شود.» (محمدی، ۱۳۹۴: ۴۷) پس آنچه که برای «هوسرل» باقی می‌ماند، انسان و جهانی است که برای وجدان انسان ظاهر و پدیدار است و اصلاً تقوّم و تدوّن اجزای این جهان به برکت آگاهی و اندیشه انسانی است.

اما واقعیت امر این است «هوسرل» معتقد است که جهان زندگی عبارت است از جهان انسان-ها و تجارب جاری و مشترکشان. جهانی که متشکل از هر آن چیزی است که ما آنها را تجربه می‌کنیم و با آن‌ها درگیر هستیم؛ اعم از طبیعت و فرهنگ و محصولات و دستاوردهای انسانی و خود انسان‌های دیگر و نیز تجارب عرفانی و مذهبی آنها در عمیق‌ترین وضعیت. (رک: هوسرل، ۱۹۹۱: ۶۶)

این جهان در نظر «هوسرل» مستقیماً برای انسان پدیدار است و در واقع، جهان پدیداری است که متعلق اندیشه و وجدان انسان است. بدین ترتیب، در فلسفه «هوسرل» «من» در قبال «جهان» قرار دارد و تفکیک بین سوژه و ابژه هنوز برقرار است. پس بر طبق نظریه «هوسرل» نباید پدیدارشناسی را صرفاً امری مربوط به ملموسات و امور عینی دانست. زیرا وی معتقد است «گستره پدیدارشناسی نه فقط به امور عینی این جهانی که به مفاهیم آن جهان که در ذهن و

نفس انسان نیز به واسطه شهود و تجارب عرفانی ناب، حاصل می‌گردند، مربوط می‌باشد.»
(هوسرل، ۱۹۹۱: ۲۴)

حیث التفاتی

۶۵

اگر بخواهیم به صورت خلاصه و درست، درباره «حیث التفاتی» صحبت کنیم، باید بگوییم که «هوسرل» اصطلاحی را به نام «حیث التفاتی» وضع کرد که برابرنهاده واژه انگلیسی (mind) situation است و مترجمان آثار «هوسرل» آن را به «حیث التفاتی» ترجمه کرده اند.

«حیث التفاتی در اندیشه «هوسرل» به این معنا است که اهمیت و اولویت با آنچه است که شهود می‌شود یعنی آن ترکیب و هیأتی که من شهود می‌کنم نه آنچه در تعریف دیگران آمده یا انتظار داشتیم بایست می‌بوده.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۷۵)

ماحصل معنای «حیث التفاتی» این است که هر شعور یا وجدانی، شعور و وجدان داشتن نسبت به امر خاص است. یعنی امری که به آن توجه و التفات کرده‌ایم و برای ما پدیدار شده است. این مطلب در مورد تمام حالات وجدان، اعم از تخیل، حافظه، حکم، میل، اراده و غیره و نیز تجارب معنوی و عرفانی صادق است.

بنابراین «حیث التفاتی»، «خصوصیت مشترکی است که آن را در تمام حالات وجدان و آگاهی می‌توان یافت. یعنی هر حالتی از وجدان و هر آن چه در ضمیر ما می‌گذرد - مثلاً تخیل یا اراده ما - متوجه به یک متعلق خاص است و با آن ربط و نسبت دارد و اساساً ماهیت وجدان یا شعور یا آگاهی، همان توجه و نظرداشتن و التفات به یک امر یا یک متعلق است.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۵۸) در واقع با همین التفات و توجه ما، آن امر به صورت یک پدیدار متعلق می‌شود. «هوسرل» برای بیان این معنی از دو اصطلاح استفاده کرده است: یکی، فعل اندیشیدن و دیگری اسم مفعول آن یعنی اندیشیده، یا فکر شده، و این دو هیچ یک بدون دیگری در تعقل در نمی‌آید.

بحث

در این قسمت که بخش اصلی مقاله است، بنابر ویژگی‌هایی که «هوسرل» برای «حیث التفاتی» ذکر می‌کند، به شباهت‌های میان نظریه وی درباره نفس انسانی و آراء «عین‌القضاة همدانی» درباره نفس پرداخته می‌شود:

شهود واحد و کثیر (unity and pluralism intuition)

«به اعتقاد «هوسرل» برای شناخت جهان و اشیایی که در پیرامون ما وجود دارند، می‌بایست فقط به نمود و پدیدار اشیا که به شهود ما درآمده است، توجه گردد و جهان یا اشیا - به عنوان امور واقعی و فی‌نفسه - باید در پراتز نهاده شوند و به عبارتی به حالت تعلیق درآیند.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۶۶) «هوسرل» در ادامه همین بحث، گریزی به نفس انسان می‌زند و ذکر می‌کند: «آنچه ما شهود می‌نامیم و در واقع خالص‌ترین لحظه‌ای است که انسان تجربه می‌کند، بر اثر کمال نفس حاصل می‌شود. یعنی انسان، با تمرکز به خوبی‌ها و هرچه وی را به خلوص و پاکی نزدیک می‌کند، در یک زمان خاص، به مرحله‌ای می‌رسد که تصاویری فاقد بُعد و جسمانیت بر وی پدیدار می‌گردد. تصاویری که به هیچ وجه، نمی‌توان آن را توصیف کرد. زیرا شخص غرق در تحیر و تعجب است. این شهود ممکن است در من به گونه‌ای باشد و در شخص دیگر به گونه دیگر.» (همان: ۶۸)

اما «عین‌القضاء همدانی» نیز در آثار خود، مشابه این سخن را گفته است و رابطه میان حیرت محمود و نفس را نیز توجیه کرده است:

«خطا اینجاست که خواهند معشوق را در قالب یکسان بگنجانند. شهود من و شهود دیگر کس، با آنچه ذات آن مفهوم شهود است، دیگرگونه است و متفاوت. از همین روست که حیرت دست دهد. زیرا شهود هرکس، با شهود دیگری یکسان نیاید و گمان رود که او به درجه ای خاص رسیده حال آنکه، این طبیعت شهود است. آری شهود، واحدی است در میان کثرت.» (همدانی، ۱۳۷۹: ۱۱۶)

«هوسرل» درباره شهود، به پدیدارشناسی خویش برمی‌گردد. وی می‌گوید که «زمان مشاهده، باید اصل را همان مشاهده دانست و از چند و چون پرهیز کرد. اصل پدیدار است و هر نوع استدلال و بحث بی فایده.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۷۱)

«عین‌القضاء» در جای دیگر از کتابش، سالکان را از چند و چون و گمانه زنی در واقعیت مشعوق مشهود، برحذر می‌دارد و این کار را معادل کر و کوربودن سالکی می‌داند که اسرار حق را مشاهده کرده است:

«شهود تو یا شهود من و شهود هرکس، عین آن مشهود نیست که باشد دور از وی نیز بُود. اصل آن است که گاه شهود، شکر به شهود کنی و به کیفیت مشهود نپردازی. این است که گویند: هرکس که سرّ بیاموخت، اعم و اصم گشت.» (عین‌القضاء، ۱۳۶۷: ۴۹)

تعامل میان عقل و نفس (interaction between the mind and wit)

می‌توان گفت که «در پدیدارشناسی بین وجدان یا شعور یا آگاهی، با متعلق آن تمایزی وجود ندارد. وجدان یا شعور عبارت است از التفات یا عنایت ذهن به متعلق ادراک (یعنی پدیدار) و پدیدار نیز در نفس التفات یا عنایت ذهن مندرج است. نه پدیدار، وجودی مستقل از التفات دارد و نه برعکس.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۶۸)

«هوسرل» درباره‌ی عالی‌ترین تجارب مذهبی هم به همین اندیشه توسل می‌کند. او معتقد است: «در عمیق‌ترین تجارب مذهبی و عرفانی، آنجا که بسیاری می‌گویند عقل نمی‌تواند به مسیر ادامه دهد، در واقع، همه جا در کنار وجدان یا ذهن (نفس) حاضر است.» (زهوی، ۲۰۱۷: ۱۳۱)

پس می‌توان گفت «هوسرل» به ثنویت و جدایی میان نفس و عین - که از «دکارت» به این سو، کل فلسفه جدید را در سیطره خود درآورده است - قائل نیست. گویا «هوسرل» در خصوص «حیث التفاتی» از جهاتی، چیزی شبیه به نظریه اتحاد عاقل و معقول را که ریشه در ارسطو دارد، مطرح کرده است. پس دیگر ویژگی «حیث التفاتی»، اتحاد عقل و نفس است:

«چگونه می‌توان به محرومیت عقل قائل بود؟ عقل و نفس هرگز از هم دور نگردند. هرچه نفس، به سوی آن متوجه گردد، در عقل، تصور گردد. حتی تا اعلی مرتبه سلوک، عقل از همراهی نفس دور نگردد و لکن باید به کُنه شواهد رسید تا درک کرد و اتَّقوا الله.» (همدانی، ۱۳۶۷: ۹۱)

در اینجا نکته بسیار مهم و قابل ذکر، این است که «هوسرل» در کتاب خود، بخشی را به کارکرد نفس و عقل در تجارب مذهبی و عرفانی اختصاص داده.

او، معتقد است که انسان به واسطه نفس (ذهن) خویش، بد و خوب امور را می‌شناسد و در می‌یابد و به سمت خوبی یا بدی قدم بر می‌دارد. در واقع، «نفس» به منزله بخشی از مغز ماست که در آن، تصاویر گیرنده‌های حسی منعکس شده و ویژگی‌های هریک از آن گیرنده‌ها و نتایج عمل به آن‌ها نیز بنابر ناخودآگاه جمعی (انتقال به واسطه وراثت) و تجارب قبلی ما یا دیگران، در نفس ما منعکس می‌شود.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۳۴ و ۳۳)

ظاهراً اگر بخواهیم این موضوع را بنابر عصب‌شناسی مغز توجیه کنیم، باید بگوئیم نفس از نظر فیلسوفان یا دست کم «هوسرل»، جایگاهی معادل «حافظه» را دارد. «هوسرل» معتقد است درباره‌ی تجارب مذهبی و عرفانی عمیق نیز چنین است.

پس نفس ما بنابر تعالیم قبلی و نیز تجارب دیگران، مقدمات سلوک و تجربه عرفانی را انجام می‌دهد، تا به سبب محصورشدن در احساسات شدید عرفانی و غلیان آن احساسات، برخی تصاویر را شهود می‌کند. ممکن است نور ممتدی را شهود کند یا فضایی مبهم و آرامش‌بخش و یا هر چیز دیگری. اما هرچه را شهود کند متعلق به نفس وی است. «ممکن است آنچه شهود شده درواقع، به همان شکل موجود باشد یا در واقع، بخشی از یک واقعیت باشد و در هر دو حال، تجزیه و تحلیل درباره‌ی مشهودشده، در عمل ممکن نیست و در آن لحظه، عقل نمی‌تواند چنین کاری کند زیرا دچار حیرت شده اما به محض خروج از آن حالت، عقل به تجزیه و تحلیل و پرسیدن سوال دست می‌زند پس عقل در آن لحظه، حاضر بوده اما دچار سرگشتگی شده است.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۶۴ - ۱۶۲)

آنچه «هوسرل» بیان می‌کند، در کلام «عین‌القضاة» هم دیده می‌شود و جالب اینجاست که در آن روزگاری که فلاسفه ما چندان به این مورد نپرداخته بودند، «عین‌القضاة» در این باره سخن گفته است. زیرا او معتقد است:

«چگونه می‌توان به محرومیت عقل قائل بود؟ عقل و نفس هرگز از هم دور نگردند. هرچه نفس، به سوی آن متوجه‌گردد، در عقل، تصوّر گردد. حتی تا اعلی مرتبه سلوک، عقل از همراهی نفس دور نگردد و آنچه به مشاهده نفس درآید، می‌بیند و خواهد که سنجش کند تا کیفیت آن، معلوم وی گردد اما نتواند؛ که لگامش در دست حیرت است. ولکن باید به کُنه شواهد رسید تا درک کرد. و اتَّقُوا اللَّهَ.» (همدانی، ۱۳۶۷: ۹۱)

بنابراین «عین‌القضاة» به همراهی عقل و نفس در تجارب شهودی قائل است. اما این جمله که می‌گوید: «ولکن باید به کُنه شواهد رسید» حائز اهمیت است. مراد وی این است که باید، مشاهده شده‌ها، تمام شود تا دوباره، وجود عقل درک شود. او هم‌چنین در جای دیگری از کتابش می‌نویسد:

«ذمّ عقل از ابله‌ی بود. عقل و نفس را کی مفارقت باشد؟ تنها عقل، مدتی از سیر بازمی ماند. مرکب وی، جرع‌ای از کاس حیرت نوشیده و حرکت نتواند. چه، اگر رود، به دست و پای مخالف رود و فی‌الغور زمین خورد. اما پس از انتعاش، همان مرکب سابق است و راه‌دان.» (عین‌القضاة، ۱۳۶۷: ۱۱۶)

بسیار جالب توجه است که «هوسرل» نیز آثارش بارها چنین سخنی را دربارهٔ نفس انسان بیان نموده است: «عقل ذاتاً محاسبه‌گر و سنجش‌گر است و زمانی که یک تجربهٔ پدیداری عمیق و معنوی بزرگ در ذهن تصوّر می‌شود و به ذهن نمایان می‌گردد، عقل از حرکت باز می‌ایستد. چرا که با چیزی روبرو می‌شود که در زمرهٔ سنجش‌های روزمره و قبلی وی از شنیده‌ها و دیده‌هایش نیست.» (هوسرل ۱۹۹۱: ۹۳)

به نظر «هوسرل» پدیدارها عبارتند از: «ذواتی که ذهن به شهود آن‌ها موفق می‌شود. برخلاف فلسفه «کانت» که ذات و واقعیت و نفس الامر یک شیء را غیرقابل شناخت می‌داند؛ در نگاه «هوسرل» ذات یک شیء همان چیزی است که به شهود ذهنی رسیده و پدیدار شده است.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۳۵) به عقیده وی کار پدیدارشناسی توصیف این پدیدارهاست و به همین دلیل می‌نویسد: «به عقیده هوسرل از آن جا که پدیدارها تماماً در پیشگاه انسان و در تصور او ظاهر می‌شوند؛ در واقع کار اصلی پدیدارشناسی تحلیل مفاهیم ذهنی_ یا به عبارتی ذواتی که ذهن آن‌ها را شهود کرده است - می‌باشد. بنابراین پدیدارشناسی را می‌توان روش تحلیل یا توصیف مفاهیم دانست.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۳۷)

مشهودبودگی (under having intuition)

اما یکی دیگر از مصادیق نظریهٔ «حیث التفاتی» به مسأله «مشهود بودگی» باز می‌گردد. منظور از «مشهودبودگی» در نگاه «هوسرل» این است که: «چه در تجارب عمیق عرفانی و مذهبی و چه در تجارب عادی انسانی، زمان‌هایی فرامی‌رسد که خود شخصی که تاکنون به شهود دست زده بود، محل مشاهده قرار می‌گیرد و مشهود می‌شود.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۹۲) چنان‌که «هوسرل» ادامه می‌دهد:

«اشیا بر ما پدیدار می‌شوند، آن‌ها به راستی آشکار می‌شوند و ما نیز به نوبه خود به سوی خویش و دیگری آشکار می‌شویم.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۳۸)

«عین‌القضاة» معتقد است حتی خود صاحبان شهود نیز یقیناً مورد مشاهدهٔ صاحب شهودی دیگر قرار خواهند گرفت. اما زمان آن مشخص نیست و در واقع، تعداد افرادی که وی را شهود می‌کنند نیز نامشخص است.

«شگفتی‌آور است که ذی‌الشهودی که خود به شهود نائل شده، در مقام مشهودیت قرار می‌گیرد. ممکن است آنچه وی شهود کرده مشهود شود و یا حتی خود وی به هنگام شهود. سبحان

الله. «عین‌القضاة، ۱۳۶۷: ۱۱۷» «عین‌القضاة» معتقد است این مرتبه، بس بالاست و تنها از آن خالصان است. اما خالص در دستگاه فکری «عین‌القضاة» به شخصی اطلاق گردد که: «در رفتار و گفتار وی، بویی از صفات متکلم به غیر نرسد و خویش را موجب افعال و اقوال خویش نداند. نه تنها در دل که در عمل هم.» (همدانی، ۱۳۶۷: ۶۱)

پس طبق نظر «عین‌القضاة»، کسی به مقام مشهودیت نائل می‌گردد که به درجه‌ای از اخلاص رسیده باشد که از فعل و قول منسوب به خود تهی شده باشد و هرنوع رفتار و گفتاری را وابسته به حق بداند. اما همین مورد نیز، محل اختلاف است. برخی گمان می‌کنند این‌که سالک برای خود فاعلیتی قائل نیست، یعنی باید گمان کند که اگر در مثل، کسی را می‌کشد، این خدا بوده که قتل کرده یا اگر کار نیک می‌کند، این خدا بوده که کار نیک کرده است.

قطعا چنین تصویری، دست کم طبق دیدگاه «عین‌القضاة» درست نیست. وی درباره تفسیر این سخن می‌گوید: «عاری دانستن خویش از فاعلیت آن است که سالک بداند فعل وی، فعل حق و قول وی قول حق است. زیرا این حق تعالی بوده که توان فعل و قول در وی تعبیه کرده پس در گزارد آن، نهایت خدمت و مواظبت کند تا ثمره‌ای نیک به دیگران رسد از قرآن بشنود: ما تقدم من ذنبک و ما تأخر.» (همدانی، ۱۳۷۹؛ ج ۱: ۱۱۸)

نفس و کرامت‌سازی (the mind and idol making)

اما، یکی از ویژگی‌های «حیث التفاتی» در اندیشه «هوسرل» این است که «نفس انسان قائل به کرامت‌سازی است. یعنی همواره گمان می‌کند آنچه از تخیل، دانش و آگاهی و تجربه عرفانی به وی رسیده، منحصر به فرد و خاص اوست و این به واسطه درجه بزرگی و اهمیت وی است.» (هوسرل ۱۹۹۱: ۸۶)

«زهوی»، «هوسرل» را از معدود فلاسفه‌ای می‌شمارد که درباره کرامت‌سازی و خودپرترینی نفس به صورت علمی و در قالب استدلال‌های منطقی صحبت کرده است. (زهوی، ۲۰۱۷: ۱۳۴) وی به نقل از مطالب «هوسرل» درباره کرامت‌سازی نفس می‌نویسد: «این نوع رفتار نفس، دقیقاً زمانی رخ می‌دهد که شخص، مراحل نخستین کسب یک نوع خاص از دانش یا هنر یا فن و یا حتی یک طریقت عرفانی و مذهبی را سپری کرده و گمان کرده که راه زیادی رفته است حال آن‌که تنها اندکی از چشمه عمیق و وسیع را نوشیده و هنوز راه زیادی باقی است.

«هوسرل» معتقد است اینجاست که توجه به پدیدارشناسی حائز اهمیت می‌شود. «اگر همگان بیاموزند که باید به پدیدارها (متعلق التفات و آگاهی ما) توجه داشت؛ نه به قضاوت و تجزیه و تحلیل آن‌ها، آن‌گاه مسائلی مانند کرامت سازی که منجر به تباهی شخص می‌شود، کمتر مجال بروز می‌یابد.» (هوسرل، ۱۹۹۱: ۱۴۵)

اما «عین‌القضاة همدانی» در این باره سخنان جالب توجه دارد:

«گاه سالک در طیّ طریق، ظنّ برد که این وی است که مقامی اخصّ حاصل نموده. و سرّ «ما رمیت اذ رمیت و لکن الله» «رمی» ندانسته. بی‌جهت به خویشتن، غرّه گردد. اگر چیزی شنیده با سمع ظاهر بوده که از زبان شنیده. زیرا سمعی ندارد که از دل بشنود. وی را کبر بر سر آید که برتر از فلان و فلان است. اگر نتیجه عمل خویش ندیدی و صرفاً متعلّق عمل خویش دیدی، به چنین رسوایی تن نداده بودی.» (همدانی، ۱۳۶۷: ۱۵۷)

«عین‌القضاة» تعریف تازه‌ای از نفس راضیه دارد که شاید نمونه مشابهی برای آن نتوان یافت. وی می‌گوید: «نفس در احوالات خود آن‌گاه که تنها، متعلّق خویش را ببند و متعلّق چون نیک باشد، خوش شود و ادامه دهد و هیچ به خود اضافت نکند و چون بد باشد، به خود اضافت کند و بازگردد و از سر، آن مرحله طی کند، به مقام رضایت رسیده باشد.» (همدانی، ۱۳۶۷: ۱۶۷)

نتیجه‌گیری

یکی از مصادیق نظریه «حیث التفاتی» «هوسرل»، به موضوع عدم کرامت سازی نفس برای هرنوع موفقیت در سلوک باز می‌گردد. البته «هوسرل»، این مورد را صرفاً به مسأله عرفان و تجربه سلوک محدود نکرده است بلکه به هریک از شئون مختلف زندگی انسان‌ها، مرتبط می‌داند. اما «عین‌القضاة» صرفاً این مورد را در رابطه با سلوک و طریقت عرفان توضیح داده است.

در این مقاله، با تبیین آرای «ادموند هوسرل» بنابر نظریه «حیث التفاتی» مشخص شد که بسیاری از دیدگاه‌های «عین‌القضاة همدانی» با نظریه‌های وی مطابقت و شباهت دارد. از جمله این که نگرش «عین‌القضاة همدانی» به نفس سالک، از منظر این‌که عقل و نفس تا انتهای مراحل شهود عرفانی کنار هم هستند و نیز دیدگاه کرامت سازی نفس در سالکان مبتدی با نظریه «هوسرل» بسیار نزدیک است. قصد نداریم که «عین‌القضاة» را نوعی پدیدارشناس بنامیم. اما می‌-

توانیم ادعا کنیم که بنابر آراء «هوسرل» و نظریه «حیث التفاتی» وی، تا حد زیادی می‌توان به نتایج علمی‌تر و دقیق‌تری درباره آثار وی دست یافت.

نکته دیگر این است که برای بررسی آراء و دیدگاه‌های متفکران، نباید صرفاً بر اساس چیزی که به آن مشهور شده‌اند، اکتفا نمود. اگرچه «هوسرل» پدر پدیدارشناسی است؛ اما آراء مهم و متنوعی در آثار وی وجود دارند که ربط چندانی به مسأله پدیدارشناسی ندارند؛ درحالی که حاوی نکات مهمی نیز هستند. یکی از همین موارد، نظریه «حیث التفاتی» است که هم ریشه در آراء پدیدارشناسانه وی دارد و هم ریشه در آراء معمولی او.

البته دامنه نظریه «حیث التفاتی» وسیع‌تر از این چهار مصداق است؛ اما از آن‌جا که این چهار مؤلفه در نگاه «عین‌القضاة» به نفس هم دیده می‌شود، مبنای کار قرار داده شد. این چهار مؤلفه عبارتند از: کرامت‌سازی، تعامل عقل و نفس؛ مشهودبودگی و شهود واحد و کثیر. یکی از مهم‌ترین و در عین حال بدیع‌ترین مصادیق این شباهت به مسأله مشهودبودگی بازمی‌گردد. در نگاه «هوسرل»، این امکان وجود دارد که شخصی که بر اثر توجه دائم به پاک نگاه داشتن نفسش، به شهود یا درجه ای از آن رسیده، در همان زمان یا در آینده، امکان شهود آن‌چه را که شهود کرده است، برای کس دیگری که همانند او دارای درجات علو نفس باشد، وجود دارد.

منابع

کتاب‌ها

- راسل، متیسون. (۱۳۹۹). هوسرل، ترجمه مجید مددی، تهران: علمی و فرهنگی
- رشیدیان، عبدالکریم. (۱۳۸۴). هوسرل در متن آثارش، تهران: نی.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۸۸). فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران: طهوری.
- کاپلستون. (۱۳۸۱). تاریخ فلسفه، فیلسویان انگلیسی، ترجمه جلال‌الدین اعلم، جلد ۵، تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
- محمدی، رضا. (۱۳۹۴). نگاهی به پدیدارشناسی، از هوسرل تا وال، اصفهان: فردا.
- میری، سید محمد. (۱۳۸۹). نحوه وجود نفس و چگونگی تجرد آن از دیدگاه ابن‌عربی و ملاصدرا، تهران: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- همدانی، عین‌القضاة. (۱۳۶۷). تمهیدات، تصحیح عفیف عسیران، تهران: علمی.
- همدانی، عین‌القضاة. (۱۳۷۹). نامه‌های عین‌القضاة، تصحیح علی‌نقی منزوی، تهران: امیرکبیر.

مقالات

احمدی، سجاد. (۱۳۹۴). تحلیل تطبیقی اندیشه هوسرل و سهروردی درباره وجود. معرفت پژوهی، (۴۷)، ۸۱-۹۸.

احمدی، هایده، و شیدا، شهرزاد. (۱۴۰۲). بررسی و تحلیل چگونگی رسیدن به حیرت از گذر نفس در آراء خواجه عبدالله، احمد غزالی و نجم رازی. تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، ۱۵ (۵۷)، ۵۳۹-۵۲۰.

جعفری، انسیه. (۱۳۹۸). نفس واحده در عرفان. عرفان اسلامی، ۱۵ (۶۰)، ۱۵۰-۱۳۱.

محمدی فشارکی، محسن، و موسوی، سعادت. (۱۳۹۴). کتابشناسی عین القضات همدانی در ایران. آیین پژوهش، ۲۶ (۱۵۶)، ۱۰۷-۱۲۱.

پایان نامه ها

غفوری، محبوبه. (۱۳۸۴). بررسی دیدگاه های عین القضاة همدانی و شیخ شهاب الدین سهروردی در باب نفس و مقایسه آن با دیدگاه های روان شناسی یونگ و فروید، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

منابع انگلیسی

Husserl, E. (1991). *On the phenomenology of the consciousness of internal time*, Trans. John Barnett, Kluwer academic publishers.

Zahavi, D. (2017). *Husserl's legacy, phenomenology, metaphysics and transcendental philosophy*, oxford university press.

References

Books

Copleston, F. (2001). *The history of philosophy*, Tehran: Elmi and Farhangi. [In Persian]

Hamdani, A. (2000). *Names of Ain al-Qadaa*, edited by Ali Naqi Manzavi, Tehran: Amir Kabir. [In Persian]

Hamedani, E. (1990). *Tamhidat*, edited by Afif Osseiran, Tehran: Elmi. [In Persian]

Miri, S. M. (2010). The existence of the soul and its separation from the point of view of Ibn Arabi and Mulla Sadra, Tehran: Imam Khomeini Educational and Research Institute. [In Persian]

Mohammadi, R. (2014). *A view to phenomenology from Husserl to waul*, Isfahan: Farda. [In Persian]

Rashidian, A. (2008). *Husserl in his works*, Tehran: Ney. [In Persian]

Rossel, M. (2019). *Husserl*, Trans. Majidi, Tehran: Elmi. [In Persian]

Sajjadi, Jafar. (2010). *the glossary of mysticism expressions*, Tehran: Tahoor. [In Persian]

Article

Ahmadi, H., & Shahrzad, Sh. (2022). The study of the ways of perplexity based on the views of Ansari, Qazzali ND Razi. *Interpretation and analysis of Persian language and literature texts*, 15(57), 539-520. [In Persian]

Ahmadi, S. (2014). The comparative analysis of Husserl and Suhrawardy views on essence. *Epistemology*, (47), 98-81. [In Persian]

Jafari, E. (2018). Single mind in mysticism. *Islamic mysticism*, 15(60), 150-131. [In Persian]

Mohammadi, M. (2015). The bibliography of Hamedani. *Research Mirror*, 26(156), 107-121. [In Persian]

Thesis

Ghafouri, M. (2005). *Examining the views of Ain-ul-Qadaa Hamdani and Sheikh Shahab-al-Din Suhrawardi about the self and comparing it with the psychological views of Jung and Freud*, Master's Thesis, Tehran: Shahid Beheshti University. [In Persian]



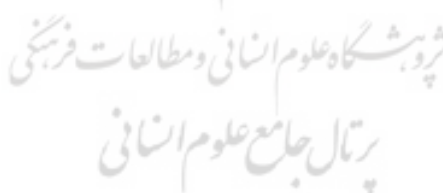
The theory of mind situation by Edmund Husserl and comparative analysis of Husserl,s and hamedani,s view concerning the mind

Haydeh Ahmadi¹, Dr. Shahrazad Shida², Dr. Azar Daneshgar³

Abstract

One of the important subjects in Islamic mysticism is human mind and its types and moods. Ein alghozat hamedani is considered as a great mystic of fifth century in Iran, has written some new statements on the mind that is of innovation. It can be found similarities between his words and Edmund Husserl, great phenomenalist philosopher. Of course, Husserl has not been influenced by hamedani because he wouldn't know him but one of the most important ways of comparative studies is to consider mental similarities between two scholars who have not known each other but there is some similarities between them in views. The aim of this essay is to study and analyze the same views of these two scholars on human mind especially on based on the theory of mind situation. This theory has 4 main components such as having intuition and making others idol. The method of present study is descriptive-comparative. The results show that the two scholars believe that the mind is present at the moment of having an intuition but cannot perceive the quality and mood of it.

Keywords: the mind, phenomenology, the mind situation, Hamedani, Husserl.



¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. ahmadihayedeh1@gmail.com

² . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. (Corresponding author) shahrzadesheyda@gmail.com

³ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. a.daneshgar2015@gmail.com